



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عَلَّمَ الْقُرْآنَ

WWW. **Ghaemiyeh** .com
WWW. **Ghaemiyeh** .org
WWW. **Ghaemiyeh** .net
WWW. **Ghaemiyeh** .ir



داستان

فقرایی

که عالم شدند

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

داستان هایی از فقرایی که عالم شدند

نویسنده:

علی میرخلف زاده

ناشر چاپی:

نشر محمد و آل محمد (علیهم السلام)

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۷	داستانهایی از فقرایی که عالم شدند
۷	مشخصات کتاب
۷	مقدمه
۸	میرزا مهدی نراقی
۹	آقا حسین خوانساری
۹	آخوند خراسانی
۱۱	مؤسس علم عروض
۱۱	مرحوم امین صاحب اعیان الشیعه
۱۲	از گرسنگی بیهوش شد
۱۳	شرط مقدس اردبیلی
۱۴	فقر شدید ملا محمد صالح مازندرانی
۱۶	شیخ شمس الدین
۱۶	ملا محمد صالح مازندرانی
۱۷	هدیه استاد برای شاگرد
۱۸	شهید مدرس ، الگوی وارستگی
۱۸	مراتب فقر و زهد حجه الاسلامی شفتی
۲۰	توسل قاسم بن عباد عزالدین کاظمی
۲۲	امیر کبیر و شیخ عبدالحسین تهرانی
۲۴	عملگی کردن مرحوم نجفی قوچانی
۲۶	سلطان محمود با یک طلبه فقیر
۲۷	ما آبروی فقر و قناعت نمی بریم
۲۷	علت شدت علاقه به یک قلمتراش
۲۸	داستان عریضه شیخ طالقانی به خدا

- ۳۰ برو و بدهی سید علی بهبهانی را بده
- ۳۱ سید مهدی درچه ای
- ۳۳ ابوالحسن اصفهانی در خرابه
- ۳۳ آیت الله نجفی و کار در کارخانه
- ۳۴ سید شریف و پسر کله پز
- ۳۴ مرحوم فاضل تونی و عسرت زندگی در ایام طلبگی
- ۳۴ مرحوم شهید ثالث و عسرت زندگی در ایام طلبگی
- ۳۴ مرحوم کاشف الغطاء
- ۳۵ مرحوم شیخ محمدرضا تنکابنی
- ۳۵ کسب علم با کسب معاش
- ۳۵ شیخ عبدالله زنجانی
- ۳۶ دوات خویش را برای تهیه غذا فروخت
- ۳۸ مرحوم شیخ محمد تقی بروجردی
- ۳۸ ابو زید مروزی و بیماری فقر
- ۳۸ آیت الله اشرفی اصفهانی در زمان طلبگی
- ۳۹ شریعت اصفهانی و شیخ خضر
- ۳۹ سختی های علماء و فروش قابلمه
- ۴۰ انصاری و علی کنی و تهرانی
- ۴۱ مرحوم مامقانی به لباس های کهنه طلبگی
- ۴۱ پی نوشتها
- ۴۴ درباره مرکز

مشخصات کتاب

سرشناسه: میرخلف زاده علی ۱۳۴۳ - عنوان و نام پدیدآور: داستانهایی از فقرایی که عالم شدند / تالیف علی میرخلف زاده
مشخصات نشر: قم: انتشارات محمد و آل محمد صل الله علیه و آله، ۱۳۸۲. مشخصات ظاهری: ۸۸ص. شابک: ۹۶۴-۹۶۴۱۰-۲-۶؛ ۱۰۰۰۰ریال: چاپ دوم: ۹۷۸-۹۶۴-۱۰-۲-۳-۲-۳. یادداشت: چاپ دوم: ۱۳۸۵. یادداشت: کتابنامه به صورت
زیرنویس موضوع: داستان های مذهبی- قرن ۱۴ رده بندی کنگره: BP۹/م ۲۵۴۹۳ ۱۳۸۲ رده بندی دیویی: ۲۹۷/۶۸ شماره
کتابشناسی ملی: م ۸۲-۱۵۷۱۱

مقدمه

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والعاقيه له اهل التقوى واليقين الصلوه والسلام على الاشراف الانبياء والمرسلين حبيب اله العالمين ابى القاسم محمد صلى الله عليه وآله المعصومين الذين اذهب الله عنهم الرجس وطهرهم تطهيرا سيما حجه بن الحسن العسكرى روحى وارواح العالمين له الفداء .

کسانی که می خواهند عالم شوند و مدارج رفیع ترقی و کمال را بپیمایند باید مشقت درس خواندن را تحمل کنند با زحمت مطالعه و مباحثه بسازند خویشتن را با سختیها و مشکلات برنامه های درسی تطبیق دهند از اتلاف وقت بپرهیزند و از تن آسائی و استراحت چشم پوشی نمایند .

اولیای گرامی اسلام برای آنکه ارزش علم را به مردم بفهمانند و آنان را به فراگرفتن دانش ترغیب کنند تا تعبیرهای گوناگون سخن گفته و به پیروان خود خاطر نشان ساخته اند که در راه تحصیل علم بکوشند و از مشکلات نهراسند و برای یافتن این گوهر گرانبها و پر ارج به مشقتها تن در دهند .

امام صادق علیه السلام فرموده: اگر مردم به فضیلت و کمالی که در علم نهفته

است آگاهی می داشتند از پی آن می رفتند و در طلبش هر زحمت و مشقتی را تحمل می نمودند هر چند به ریختن خونهای دلشان و فرو رفتن در اعماق آبهای متراکم باشد .

کتاب حاضر مجموعه داستانهایی از علمائی است که در راه علم گرسنگی ها و سختی ها کشیده اند تا توانسته اند عالم گردند و از دانشمندان دین گردند ، درس عبرتی است برای کسانی که در راه علم سختی می کشند ، انشاء الله مورد قبول حق واقع گردد و آن را هدیه به ساحت مقدس امام زمان (عج) می نمایم و ثواب آن را به روح شهدا و علماء خصوصاً شهید احمد میرخلف زاده می نمایم .

قم مقدسه

علی میرخلف زاده

میرزا مهدی نراقی

(حاج میرزا مهدی نراقی) صاحب (معراج السعاده) و کتب دیگر در ایام تحصیل بی نهایت فقیر و تهی دست بود به حدّیکه برای مطالعه قادر به تهیه چراغ روشنائی نبود و میرفت از چراغهایی که در جاهای دیگر مدرسه بود استفاده میکرد و هیچ کس از حال او با خبر نبود .

با این سختی و تنگی معاش در تحصیل علوم بقدری جدّی و کوشا بود که هر چه از موطنش به او نامه میرسید سرنامه را باز نمیکرد و نمی خواند و از ترس اینکه مبادا حرفی و مطلبی نوشته باشند که باعث تفرقه حواس و مانع از درس باشد همه نامه ها را به طور در بسته در زیر فرش می گذاشت .

پدر او بنام (ابوذر) از عاملین حکام و پاکان بوده تصادفاً او را کشتند ، خبر قتل پدرش را به او نوشتند ، آن مرحوم طبق معمول نامه را نخوانده به زیر فرش گذاشت ، چون بستگان

او از او مایوس شدند ، کاغذ به استادش نوشتند که واقعه را به او خبر بدهند و او را برای اصلاح ترکه و ورثه پدرش بفرستند به قریه نراق . چون مرحوم نراقی به درس حاضر شد ، استاد را گرفته خاطر دید .

عرض کرد : چرا مهموم و غصّه دار هستید؟

استاد جواب داد : شما باید به نراق بروید . عرض کرد : برای چه ؟ گفت : پدرت مریض است .

مرحوم نراقی گفت : خداوند او را حفظ می فرماید ، شما درس را شروع کنید . استاد به کشته شدن پدر او تصریح کرد و امر کرد که حتماً باید به نراق حرکت نمایید پس آن مرحوم به نراق رفت و فقط سه روز در آنجا بود و دوباره برگشت و به این ترتیب تحصیل کرد تا رسید بآن پایه از علم و فضل خارج از وصف (۱) .

آقا حسین خوانساری

مرحوم (آقا حسین خوانساری) میفرماید :

در ایام تحصیل زمستان سخت و سردی بر من گذشت که من هیچگونه وسیله گرم کن نداشتم فقط یک عدد لحاف کهنه داشتم که آن را بر بدن خود می پوشانیدم و در حجره حرکت می کردم و راه می رفتم که بلکه مقداری گرم شوم و از سرما مصون باشم .

با این زحمت و استقامت به تحصیل ادامه داد تا آنکه در مدّت اندکی به مقام والا و مرتبه عظمی رسید (۲) .

آخوند خراسانی

درباره عسرت آخوند (ملا محمد کاظم خراسانی) (صاحب کفایه) در زمانیکه تحصیل میکرده نوشته و ضمن بر شمردن وضع سخت او از لحاظ خوراک و پوشاک از قول او می گوید :

در عرض آن مدّت تنها خوراک من فکر بود و با این زندگانی قانع بودم و هیچگاه نشد سخنی یاد کنم که گمان کنند از زندگانی خود ناراضی هستم ...

طلّاب هیچ اعتنائی بمن نمی کردند ، مگر معدودی که مانند خود من یا فقیرتر از من بودند ، خواب من از شش ساعت بیشتر نبود و چون با شکم خالی خواب آدم عمیق نمیشود شبها را بیدار بودم و با ستارگان آسمان مصاحبت و مساهرت داشتم و در این احوال به خاطر میگذشت که امیر المؤمنین علی علیه السلام نیز بیشتر شبها را بر این منوال میگذرانند .

من با همه تنگدستی و بیچارگی احساس می کردم که فکر من بعالمی بلندتر پرواز می کند و قوّه ای است که روح مرا به خود جلب میکند (۳) .

این سختیها در موقعی به اوج خود رسید که مرحوم آخوند فرزند و همسر جوانش را هم از دست داد . تنهائی ، بی کسی و

یک می‌تواند آدمی را از پای درآورد و یا او را بسوی یار و دیار دیگری سوق دهد، اما این عوامل در روح نیرومند و قلب عارف مرحوم آخوند نمی‌توانستند کوچکترین تزلزلی ایجاد کنند و او را از پیشروی در راهی که برگزیده بود باز دارند.

مؤسس علم عروض

(خلیل بن احمد عروضی) (از مشایخ اهل فضل و ادب و مؤسس علم عروض).

زندگی و معیشت در بصره آنقدر بر او سخت شد که به قصد خراسان حرکت کرد و سه هزار تن از مردم بصره که اغلب آنها از فضلاء و ادباء و محدثین بودند او را مشایعت نمودند و چون در خارج شهر به محلی که به نام (مربد) مشهور است رسیدند، خلیل روی به مردم کرده گفت:

ای مردم بصره سوگند به خداوند که مفارقت و جدائی شما برای من بسیار سخت است، ولی چاره ای ندارم.

اگر در این شهر، روزی به اندازه مقدار ضروری خوراک با قلا داشتم هرگز از این شهر بیرون نمی‌رفتم. پس خلیل از مردم جدا شد و راه خراسان را پیش گرفت و کسی از آن مردم آن مقدار از باقلا را به عهده خود نگرفت.

مرحوم امین صاحب اعیان الشیعه

(مرحوم امین) در شرح احوال خود در دوران تحصیل و تدریس در نجف اشرف حکایت کرده است:

در عراق سه سال قحطی و گرانی به وجود آمد و هم زمان با آن در لبنان (جبل عامل) هم قحطی شده بود و در سال فقط پنج لیره عثمانی برای ما که آن موقع هفت سر عائله بودیم می‌آمد و به جایی نمی‌رسید. از هیچ جای دیگری هم چیزی به ما نمی‌رسید و من خودم را به متوسل شدن به این و آن عادت نداده بودم.

پس در سال اول قسمتی از لوازم منزل را که می‌شد از آن دست کشیده فروختم و در مخارج قناعت به کم و اکتفاء به اغذیه

نا مناسب

را در پیش گرفتیم .

سال اوّل با قحطی و گرانی روز افزون در عراق و لبنان گذشت و ما همچنان به درس و بحث مشغول بودیم و از مراجعه واستمداد از این و آن روی گردان بودیم و به گرانی و کمبود اعتنائی نمی کردیم . مثل اینکه وضع عادی است .

در سال دوّم ، قسمتی از کتاب هائی را که ممکن بود بفروشیم فروختیم و آن سال را گذرانیدیم و در سال سوّم ، زیور آلات خانواده را فروختیم و سال چهارم آمد در حالی که ما هیچ چیز برای فروختن و امرار معاش نداشتیم و قحطی و گرانی هم همچنان ادامه داشت ما نیز بدون اعتناء به آن وضع به مطالعات و درس و بحث خود مشغول بودیم .

خدا نیز ما را به حال خودمان رها نکرد و به فضل جاری و همیشگی اش ما را متنعم ساخت ، یک روز عصر که در منزل مشغول مطالعه بودم با صدای در برخاستم و در را باز کردم ، دیدم (شیخ عبداللطیف العاملی الحدائثی) رحمه الله است : نامه ای به من داد . آن نامه از مردی بنام (شیخ محمد سلامه عاملی) بود . در آن نامه نوشته بود که : (حاج حسین مقدار ده لیره یا بیشتر ، لیره طلای عثمانی به من داده است تا آن را برای شما بفرستم ..) و من نه حاج حسین را می شناختم و نه تا آن وقت از شیخ محمد سلامه چنین سابقه ای دیده بودم . دانستم که این قضیه کار خدا است ... (۴)

از گرسنگی بیهوش شد

آمده است : یکی از دوستانم گفت : از شادروان (استاد

جلال همائی) شنیدم که در مصاحبه رادیویی می گفت :

من با مرحوم (آیه الله حاج شیخ هاشم قزوینی) که از اساتید حوزه علمیه مشهد بود در دوران جوانی در اصفهان همدرس بودیم ، روزی در اثنای مباحثه ناگهان حال ایشان منقلب شد و بیهوش بر زمین افتاد . ما با وحشت و اضطراب طبیبی از اطبای آن روز اصفهان را به بالین او آوردیم ، طبیب پس از معاینه لازم دستور داد ، به او شربت قند دادیم .

خوشبختانه مفید واقع شد بیمار چشمان خود را باز کرد ، بلافاصله کتاب را برداشت و پرسید : از کجا ماند؟!

جالب تر آنکه طبیب چون از حجره بیرون رفت مرا با اشاره بنزد خویش طلبید و محرمانه به من گفت : بیهوشی شیخ از گرسنگی است هر چه زودتر غذائی باو برسانید . و چون ما تحقیق کردیم معلوم شد دو روز ایشان غذا نخورده بوده . (۵)

شرط مقدس اردبیلی

مرحوم (مقدّس اردبیلی) رحمه الله علیه در حجره ای تنها زندگی می کرد . یکی از طلاب مدرسه مایل شد که با مقدّس هم حجره باشد و در این باره با شیخ حرف زد ، شیخ قبول نکرد او زیاد اصرار و التماس نمود .

شیخ فرمود : قبول می کنم با این شرط که هر چه از حال من اطلاع پیدا کنی ، بکسی نگوئی و اظهار نکنی .

آن مرد قبول کرد و مدّتی با هم بودند تا آنکه زمانی رسید که هر دو مبتلا به تنگی معاش شدند به حدّی که قوت لایموت هم نداشتند و به کسی هم اظهار نمیکردند ، تا آنکه آثار ضعف و ناتوانی از چهره آن

مرد نمودار شد .

در آن حال کسی از کنار آن مرد عبور می کرد حال او را دید و علت ضعف و بی حالی او را پرسید ، او چیزی نگفت ، ولی عابر زیاد اصرار ورزید و التماس نمود که علت را بگوید .

آن مرد قضیه را فاش کرد که ما دو نفر طلبه علم دین مدّت زیادی است که غذا نخورده ایم .

آن شخص تا مطلع شد رفت غذائی تهیه کرده با مقداری وجه به آن طلبه داد و گفت : نصف این غذا و پول ما تو نصف دیگر را به رفیقت بده . وقتی که مقدّس وارد حجره شد و آنها را دید سؤال کرد که از کجا رسیده ، آن طلبه حکایت را نقل کرد .

مقدّس فرمود : دیگر هنگام جدائی ما شد ، پس آن غذا را خوردند ، اتفاقاً همان شب مقدّس محتلم شد ، پس زود بلند شد رفت به حمام که به نماز شب برسد . در حمام بسته بود .

حمامی در را قبل از وقت باز نکرد مقدّس به اجرت حمام افزود باز قبول نکرد آن قدر افزود که رسید به آن مقداری که از آن وجه سهمش شده بود حمامی در را باز کرد ، تمامی آن وجه را داده غسل کرد ، نماز شب را بجا آورد . آری آنچه مقامات عالیّه بدست آورد از برکت این گونه عبادتها و مجاهدتها و ریاضتها بوده است . (۶)

فقر شدید ملا محمد صالح مازندرانی

مرحوم (ملا محمد صالح مازندرانی) چندان فقیر و تهی دست بود که از شدّت کهنگی لباس خجالت می کشید که در مجلس درس شرکت کند ،

بلکه می آمد در بیرون در مَدْرَس می نشست و بدرس استاد گوش می داد و آنچه تحقیق می کرد بر برگ چنار می نوشت .

طلاب گمان می کردند که او برای گدائی آمده که چیزی بگیرد ، تا آنکه در یکی از ایام مسأله ای بر استاد که (ملا محمد تقی مجلسی) رحمه الله علیه بود مشکل شد ، حل آن را به روز دیگر حواله کرد ، روز دیگر هم آن مشکل حل نشد به روز سوّم حواله شد ، در این اثناء ، یکی از شاگردان گذرش به مدرسه افتاد ، دید که ملا صالح عبا را بسر خود پیچیده و برگ درخت چنار زیادی مسوّد و سیاه کرده و در پیش روی ریخته ، این شخص بر او وارد شد ، ملا محمد صالح برای اینکه زیر جامه نداشت برای او تواضع نکرد ، پس آن شخص دو سه برگ چنار را برداشته دید در آنها حلّ مسأله معضله نوشته شده است ، روز سوّم به مجلس درس رفته مسأله مطرح شد ولی کسی نتوانست حل کند ، پس آن شاگرد شروع کرد به بیان کردن حلّ مسأله ، ملا محمد تقی تعجب کرد و با اصرار گفت : این جواب از تو نیست و از کسی دیگر یاد گرفته ای آخر الامر آن طلبه قضیه ملا صالح را نقل کرد .

آخوند چون از کیفیت حال ملا محمد صالح آگاه شد و دید در بیرون در مدرس نشسته فوری فرستاد لباسی برای او حاضر ساخته و او را به داخل مدرس خواست و تحقیق این اشکال را شفاهاً از او شنید پس آخوند

برای او مقرری و ماهانه تعیین کرد (۷).

شیخ شمس الدین

عالم ربانی (شیخ شمس الدین بن جمال الدین بهبهانی) یکی از علماء زاهدی که در فردوس التواریخ (فاضل بسطامی) فرموده که :

من پیوسته در خدمت آن بزرگوار مشغول تعلّم بودم و زهدشان باندازه ای بود که جمیع لباسهای پنج قران ارزش نداشت و اکثر ایام به گرسنگی بسر می برد و گاهی که گرسنگی شان شدّت می کرد بطرف گنبد مطهر سر بلند می کرد و می گفت :
لله لله ائمن یجیب المضطرّ اذا دعاه و یکشف السوء لله لله لله واشکش جاری می شد .

در این حال کسی هم یافت می شد استخاره می کرد بعد یک پول یا دو پول می داد همان را نان خالی خریده میل می فرمود و شکر الهی را بجای می آورد و باز مشغول تحریر می شد . (۸)

ملا محمد صالح مازندرانی

پدر ملا محمد صالح مازندرانی گرفتار فقر و فاقه بود روزی به ملا صالح فرمود که من دیگر نمی توانم مخارج تو را تحمّل نمایم تو خودت برای معاش فکری کن ، ملا صالح ناچار به شهر (اصفهان) مهاجرت کرد و در یکی از مدرسه های آن شهر ساکن شد ، آن مدرسه موقوفه ای داشت که به هر نفر در روز دوغاز (۹) می رسید که کفایت زندگی روزانه نمی کرد مدتی مدید در روشنائی چراغ بیت الخلاء مطالعه می کرد با این گرفتاری و سختی استقامت کرد و به تحصیل خود ادامه داد تا به حدّی از فضل و علم رسید که توانست به درس ملا محمد تقی مجلسی شرکت کند که پس از مدتی یکی از شاگردان میرزو و فوق العاده فاضل گردید و در

جرح و تعدیل مسائل چنان مهارت پیدا کرد که در نزد استاد مورد اعتماد گشته و مرتبت و منزلت بزرگی بدست آورد. (۱۰)

هدیه استاد برای شاگرد

مرحوم (آخوند خراسانی) صاحب کفایه که تشنه درس استادش (شیخ مرتضی انصاری) بود، روزی یگانه پیراهنش را شسته بود و منتظر بود تا خشک شود، چون موقع درس فرا رسید و پیراهن هنوز خشک نشده بود برای آنکه از درس استاد محروم نگردد قبای خود را در بر کرد و مچهای آستین را بست و در حالیکه عبا را به دور خود پیچیده بود وارد مجلس درس شیخ شد و در گوشه ای نشست و به سخنان استاد گوش فرا داد و پس از خاتمه درس به سرعت بسوی محل سکونت خود شتافت زیرا نمی خواست کسی متوجه آن وضع گردد.

ظهر آن روز کسی درب حجره را کوفت. وقتی آخوند محمد کاظم در را باز کرد، شیخ مرتضی را دم دریافت، استاد به شاگرد خود سلام کرد و بقیچه ای از زیر عبای خود بیرون آورد و آن را به دست او داد و با قیافه ولحنی که سرشار از محبت بود گفت:

(از اینکه در این وقت مزاحم شده ام معذرت می خواهم من می توانستم پیراهن نوی تهیه کنم، اما دلم می خواهد پیراهن خود را به شما بدهم و امیدوارم با قبول آن مرا خوشحال کنید.)

شیخ آنگاه به سرعت از حجره شاگرد خود دور شد بطوری که آخوند نتوانست از لطف استاد خود سپاسگزاری کند، وقتی باز کر دید که شیخ دو دست از پیراهن های خود را برای او

شهید مدرّس ، الگوی وارستگی

روزی یکی از زمین داران معروف قمشه نزد مدرّس آمد و خواست قطعه زمینی باو بدهد ، مدرّس با آنکه در نهایت فقر و تنگدستی به سر می برد به شخص زمین دار گفت : مگر شما در خانواده و فامیل خود فقیر و محتاج ندارید؟

آن شخص گفت : چرا داریم اما می خواهم این قطعه زمین را به شما ببخشم .

مدرّس فرمود : بهتر است که این زمینها را به خویشاوندان فقیر و تهی دست خودت ببخشی . (۱۲)

مراتب فقر و زهد حجه الاسلامی شفتی

(میرزا محمد تنکابنی) صاحب (قصص العلماء) نقل می کند :

فقر و فاقه (حجه الاسلام شفتی) در ابتدای کار به نحوی بود که بتصوّر در نیاید . زمانی که در (نجف اشرف) در خدمت (بحرالعلوم) تلمذ می نمود ، میان او و (حاجی محمد ابراهیم کلباسی) علاقه و مصادقه و مراوده بسیار بود .

روزی حاجی کلباسی به دیدن سید رفت دید که سید افتاده معلوم شد که از گرسنگی غش کرده ، پس حاجی فوراً به بازار رفته و غذای مناسبی برای او تهیه کرد و به او خورانید ، پس به حال آمد .

و در اوایل حال در طهارت و نجاست زیاد احتیاط داشت و حوض آبی در بیرونی بحر العلوم بود و سید اغلب اوقات به خانه استادش بحر العلوم می رفت و از آب حوض تطهیر می کرد . پس استادش بحر العلوم از فقر و فاقه سید اطلاع یافته به سید فرمود که :

تو باید در اوقات غذا به نزد من حاضر شوی و در این باب اصرار زیاد نمود و سید در مقام انکار بود ، آخر الامر سید عرض کرد که اگر در

این باب بار دیگر مرا تکلیف فرمائی از نجف بیرون خواهم رفت و اگر می خواهید که در نجف باشم و در خدمت شما تحصیل نمایم از این قبیل تکلیف دیگر نفرمائید . پس بحر العلوم سکوت کرد و از آن تکلیف در گذشت .

و در زمانی که حجه الاسلام در نزد (آقا سید علی) (صاحب ریاض) در کربلای معلّی درس میخواند ، حجه الاسلام بنحوی فقر داشته که نعلین پایش پاشنه نداشته و برای معاش یومیّه یکسر معطل و فاقد وعادم بوده .

آقا سید علی شخصی را قرار داده بود که هر روز دو گرده نان ، یکی در وقت نهار و یکی در وقت شام جهت حجه الاسلام می برد و زمانی که در اصفهان وارد شد جز یک دستمال که سفره نان خوری او بوده و کتاب مدارک چیزی دیگر نداشت و میان مرحوم والد ماجد آن جناب مصادقه و مؤ اخات بوده و والد نیز در آن زمین در نهایت فقر و فاقه بود .

والد می فرمود که حجه الاسلام از من وعده خواست به منزل او رفتم . بعد از این که مدتی از شب رفته بود سفره نان خود را حاضر ساخت و در آن از پاره های نان خشک چند روز مانده بود پس من و او از قطعات نان خشک ، آن شب را تغذیه کردیم . در آخر اوقات فقر و فاقه اش روزی اندک تنخواهی گیرش آمد بی بازار رفت که برای خود و عیال قوتی تهیّه نماید . چون به بازار داخل شد با خود خیال کرد که جنس ارزان تری بخرد تا خود و عیال سدّ جوع نمایند

، لذا از قصاب جگر بند گوسفند گرفت و روانه خانه شد ، در بین راه خرابه ای دید که سگی گرگین ضعیف و نحیف ولاغر در آن خوابیده بود و بچه هایش دور او جمع و همه در نهایت نگاهت و ضعف بودند و در پستان مادرشان شیری نمانده بود ، و آنها همه از مادر شیر می خواستند و همه در حال فریاد بودند .

حجه الاسلام را بر آن سگ و بچه های او رحم آمد و گرسنگی آنها را بر گرسنگی خود و عیال مقدم داشته ، آن جگر بند را نزد آنها انداخت . آن حیوانات یکباره هجوم آوردند و آن جگر بند را خوردند و سید ایستاده و نگاه می کرد پس بعد از انجام کار ، آن سگ گرگین روی به آسمان کرده گویا دعا می کرد .

بلی آن جناب از سلاله همان کس بود که اسیر و فقیر و صغیر را بر خود و عیال خود ترجیح می داد و به گرسنگی شب را به روز آوردند تا اینکه خلاق مَنان سوره هل اتی در حق ایشان نازل کرد و در مدح ایشان لله لله و یؤثرونَ علی انفسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَه لَه لله لله فرو فرستاد . (۱۳)

توسل قاسم بن عباد عزالدین کاظمی

شیخ بزرگوار ، عالم جلیل القدر و صاحب کرامات با هرات صاحب شرح استبصار واقوال الفقهاء ، (قاسم بن عباد عزالدین الکاظمی) مجاور نجف اشرف بود .

سبب مجاورتش را فرزند بزرگوارش جناب (شیخ ابراهیم) در پشت کتاب (مزار) پدر مرحوم خویش نقل کرده که گفت :

پدرم فرمود که کیفیت مجاورت من در این مکان مقدس چنین بود که من به بدهکاری زیادی

مبتلا شدم که از ادای آنها عاجز مانده و هیچگونه وسیله زندگی و اعاشه نداشتم . ناچار قصد کردم که به دیار عجم کوچ کنم شب آخر ، عازم نجف اشرف شدم که (حضرت امیر المؤمنین) علیه السلام را زیارت نموده و هم از آن بزرگوار وداع نمایم .

پس حرکت کردم به حرم محترم مشرف شده زیارت وداع نمودم و با قلب حزین در کناری ایستادم . آنگاه به امام علیه السلام خطاب نموده عرض کردم : ای مولای من ، من از فشار زندگی مجبور شده ام که به دیار عجم مسافرت کنم در این سفر من ناچارم که با بعضی از خوانین و وزراء ملاقات کنم و اگر زبان مقال من از ایشان سوال نکند زبان حال من سؤال می کند و اگر زبان مقال آنها با من حرف نزند زبان حالشان با من سخن می گوید که تو ای شیخ دست از دامن مولای خود برداشتی و دست به دامان دیگران انداختی ، در صورتی که همه اهل عالم محتاج آن در می باشند . پس از زیارت ، آن حضرت را وداع کرده رفتم خوابیدم .

در خواب دیدم مردی را که نامش حاج علی بود و همیشه نسبت به من لطف داشته و احترام می کرد نزد من ولی با حالت عصبانیت و غبط و پرخاش . گفتم : ای حاجی تو که با من چنین نبودی چرا این همه کم لطفی می کنی ، چه گناهی از من صادر شده ؟ در این حال شنیدم از منار صحن حضرت امیر علیه السلام صدائی می آید که می گوید : (ای

غافل این جا جایی است که پادشاهان آستانه او را می بوسند و تو قصد داری اینجا را ترک کنی).

پس از خواب بیدار شده تصمیم گرفتم که مجاورت این مکان مقدّس را ترک نکنم توکل به خدا نموده ، فرستادم اهل و عیالم را به نجف اشرف آوردند یک سال نگذشت که تمامی بدهکاریهایم ادا و زندگیم رو به رفاه گذاشت .

صاحب ریاض العلماء گفته در نجف اشرف به خدمت این عالم رسیده ام ، از رخسارش نور ایمان نمایان بود که مصداق آیه شریفه : **لَلّٰهُ لَلّٰهُ سِيْمَاهُمْ فِي وُجُوْهِهِمْ مِنْ اَثْرِ السُّجُوْدِ لِلّٰهِ لَلّٰهُ لَلّٰهُ** را مشاهده کردم (۱۴) .

امیر کبیر و شیخ عبدالحسین تهرانی

مرحوم (شیخ عبدالحسین تهرانی) که مردی فقیه و دانشمند بود از عتبات عالیات به (تهران) بازگشت ، وضع او از نظر مالی هیچ خوب نبود و لذا مجبور شد در محله فقیر نشین خانه ای اجاره کند؛ چون مدتی از ماندنش در آنجا گذشت فقیرتر گشت و مبلغی به بقال و عطار و دیگر پیشه وران بدهکار شد .

آقای **لَلّٰهُ لَلّٰهُ اقبال** یغمائی **لَلّٰهُ لَلّٰهُ** در مورد وضع خانه شیخ عبدالحسین تهرانی می نویسد : (شیخ عبدالحسین که در عتبات عالیات علم دین آموخته بود به تهران بازگشت و چون تنگمایه و درویش بود در محلی مناسب حال خود اتاقی به اجاره گرفت و میان آن پرده ای کشید ، در قسمت جلو حصیری گسترد و به خود اختصاص داد و قسمت دیگر را در اختیار عیالش نهاد(۱۵) .

یک روز شیخ عبدالحسین به راهنمایی یکی از دوستان به مجلس روضه خوانی یکی از علمای بزرگ رفت و در صف نعال نشست .

پس

از پایان روضه میان علمای حاضر در مجلس بحث علمی و دینی در گرفت و چون در مساءله ای اختلاف نظر پدید آمد ، شیخ فرصت را غنیمت شمرده و با بیانی مستدل آن مساءله را چنان شرح داد که همه به دانش و قدرت بیانش اعتراف کردند ، و حجتش را پذیرفتند و در صدر مجلس جایش دادند .

چند ساعت بعد شیخ به خانه بازگشت دقایقی از ورود او به خانه نگذشته بود که به وی خبر دادند شخصی بر در منزل او را می طلبد؛ چون بر در خانه آمد یکی را در لباس خدمتکاران خاص دید ، آن شخص پس از ادای احترام به او گفت :

صدر اعظم فردا به دیدار شما می آیند شیخ از شنیدن این سخن تعجب کرد و گفت :

به گمان اشتباه کرده اید؛ زیرا من با امیر سابقه آشنایی ندارم ، فراش گفت : مگر شما شیخ عبدالحسین تهرانی نیستید؟

شیخ پاسخ داد : نام من همین است که می فرمایید ، اما احتمال می دهم که شما به دنبال شخص دیگری با همین نام باشید . خدمتکار خاص پرسید : مگر شما همان کسی نیستید که امروز در مجلس روضه خوانی درباره مساءله ای سخن گفتید و همه به دلیل و حجت شما اعتراف کردند ، شیخ جواب داد : چرا ، فراش گفت : پس من اشتباه نکرده ام و درست آمده ام آری فردا صدر اعظم (امیر کبیر) به دیدار شما خواهد آمد .

شیخ با نگرانی گفت : مرا خانه ای نیست که مناسب ورود امیر باشد ، منزلم اتاقی محقر و تاریک است که نمی

برای من است و نیمی برای عیالم ، خدمتکار گفت : امیر به همین جا خواهد آمد . مرد خداحافظی کرد و رفت بعد از رفتن او شیخ به فکر فرو رفت و سعی کرد مختصری اسباب پذیرایی آماده کند .

روز بعد (امیر کبیر) به خانه شیخ آمد . امیر پس از احوال پرسشی از شیخ ، گفت : از بحث و استدلال در آن مجلس آگاهی یافتم ، این مکان شایسته مقام علمی و اخلاقی شما نیست و خانه ای با اثاث در یوسف آباد برای شما آماده کرده ام تا به آنجا نقل مکان فرمایید .

امیر کبیر پس از آن مقداری پول در اختیار شیخ عبدالحسین قرار داد تا بتواند وامهای خود را به طلبکاران بپردازد . از آن روز به بعد شیخ عبدالحسین به سبب درست کاری و پارسایی مورد احترام خاص امیر کبیر و عالمان و بزرگان قرار گرفت ، اعتقاد و اعتماد امیر نسبت به او چنان بود که او را به رسیدگی امور شرعی گماشت و حتی او را وصی خود کرد ، پس از شهادت امیر کبیر شیخ مدرسه و مسجدی را از محل ثلث اموال امیر بنا کرد این مسجد و مدرسه بعدها به نام خود شیخ معروف شدند .
(۱۶)

عملگی کردن مرحوم نجفی قوچانی

مرحوم (آقا نجفی قوچانی) می فرماید : (در ایامی که در مشهد مقدس تحصیل می کردم) یک شب نان نداشتم و از کسی هم قرض فراهم نشد با خود گفتم : با یک شب بی غذا ماندن آدمی نمی میرد و بلکه بیش از این را هم باید طلبه منتظر باشد رفتم به آسودگی که (و)

فی الیاءس راحه) کتابها را باز کردم و مشغول مطالعه شدم .

ساعت سه نصف شب آخوندی با یک نفر سرباز وارد حجره شدند آن آخوند گفت : این شخص می خواهد متعه کند و من از طرف زن و کیلم و تو هم از طرف این مرد و کیل باش که صیغه را اجرا کنیم بعد از اجرای صیغه آن مرد یک قران و نیم نزد آخوند گذاشت و ایشان هم نیم قران را به ما دادند و رفتند من هم نیم قران را بردم نان و خورش گرفتم و آوردم ، به حضرت رضا علیه السلام عرض کردم که قربان غیرت کردم که یک شب را هم نگذاشتی که در جوار تو گرسنه باشیم .

صبح رفیقم آمد و از بی پولی شکایت کرد . گفتم : اگر طلبه ای و کلاش نیستی بیا کار طلاب قدیم را بکنیم . گفت : چه کار بکنیم ؟ گفتم : برویم به عملگی و تریاک زنی و من خوب یاد دارم . گفت من یاد ندارم . گفتم : بیا برویم من با تو می سازم هر کدام سه قران قرض کردیم و کارد و تیغی گرفتیم به یک دهی در طرف (خواجه ربیع) رفتیم و با صاحبان تریاک آنچه کردیم که راضی شوند و شش یک و هفت یک از تریاک را برای ما مزد قرار بدهند راضی نشدند گفتند : فقط ما روزی به هر کدام یک قران و نیم با مخارج می دهیم ما خواه ناخواه راضی شدیم غروب روز دوم دیدیم یکی از طلاب هم ولایتی از صبح در جستجوی ما بوده حسب الامر یکی از پیشنمازهای

قوچانی که خسته و هلاک شده بعد از خطاب و عتاب زیاد ، گفت : من مأمورم که شما را ببرم . این ننگ و عار است که طلبه فلکی کند . گفتم :

نخیر ننگ نیست ، بلکه بهتر از گرفتن پول مردم با تدلیس و حيله است . و این کار پیغمبران و پیشوایان و مایه سرفرازی و افتخار است .

(شهید) در (آداب المتعلمین) می گوید : (اگر ممکن است طلبه نصف روز را درس بخواند و نصف روز معاش یومیه خود را تحصیل کند و از زکات نگیرد .)

بالاخره شب را نزد ما ماند و صبح رفت ما هم به او قول دادیم که بعد از ظهر برویم . ما هر کدام سه قرآن داشتیم آمدیم به شهر و آن آقای پیشنماز ما را خواست و چهار قرآن به ما داد و گفت : بعد از این هر وقت بی پول شدید به من بگویید و به مزدوری نروید . الحمد لله آن طور بی پول نشدیم که کارد به استخوان برسد و بیرون رویم و یا به آقا اظهار کنیم . (۱۷)

سلطان محمود با یک طلبه فقیر

در تاریخ آمده است که : همیشه (سلطان محمود) (سبکتکین) مردد بود در حدیث نبوی (العلماء ورثة الانبياء) و در حقیقت قیامت و صحت نطفه خود که آیا از سبکتکین است یا نه ؟

شبی از بازار می گذشت غلامش شمعدان طلائی در دست داشت جلو سلطان می برد ، سلطان دید طلبه ای درب مدرسه کتابی در دست دارد ، در وقت اشکال عبارتی می رفت در دکان بقالی و کتاب را باز می کرد و اشکالش را حل می کرد و

بر میگشت به درب مدرسه ، سلطان دلش به حال وی سوخت ، شمع و شمعدان طلا- را به وی بخشید ، همان شب جمال مبارک پیغمبر صلی الله علیه و آله را در خواب دید که فرمود : لله لله یابن سبکتکین اعزک الله فی الدارین کما اعزرت وارثی لله لله لله .

(ای پسر سبکتکین ! خداوند تو را در دنیا و عقبی عزیز گرداند چنان که وارث مرا عزیز گردانیدی . (۱۸))

هر سه مشکل سلطان با این فرمایش پیغمبر حل شد .

ما آبروی فقر و قناعت نمی بریم

مرحوم استاد (شهید مطهری) درباره عالم وارسته (میرزا عسکری شهیدی) معروف به (آقا بزرگ) می نویسد :

مرحوم آقا بزرگ با آنکه در نهایت فقر می زیست از کسی چیزی قبول نمی کرد ، یکی از علمای مرکز که با او سابقه دوستی داشته است پس از اطلاع از فقر وی در تهران با مقامات بالا- تماس می گیرد و ابلاغ مقرری قابل توجهی برای او صادر می شود ، آن ابلاغ همراه نامه آن عالم مرکزی به آقا بزرگ داده می شود ، مرحوم آقا بزرگ پس از اطلاع از محتوای نامه ضمن ناراحتی فراوان از این عمل دوست تهرانی اش در پشت پاکت می نویسد : (ما آبروی فقر و قناعت نمی بریم ...) و پاکت را با محتوایش پس می فرستد (۱۹) .

علت شدت علاقه به یک قلمتراش

مرحوم (آیت الله آقامیرزا زین العابدین) را قلمتراشی بود چهار سره که علاقه زیادی به آن داشت روزی فرزندش علت شدت علاقه را سؤال کرد؟ فرمود : این قلمتراش قصه ای دارد : در ایام طلبگی و تشریف در نجف اشرف من و آقای (شیخ العراقین) آقا (شیخ عبدالحسین تهرانی) و (آخوند ملا علی کنی) در مدرسه در یک حجره زندگی می کردیم و همگی در نهایت فقر و فاقه بودیم و افقر از همه مرحوم آخوند ملا علی کنی بود او هر هفته یک شب به مسجد سهله می رفت از گوشه و کنار مسجد بدون اینکه کسی بداند نان خشک جمع می کرد و به مدرسه می آورد و گذران هفته را از آنها می کرد .

در میان ما سه نفر ، یک قلمتراش یک تیغه ، مشترک

بود که هر سه قلم های خود را با آن می تراشیدیم تا درس شیخ صاحب جواهر را بنویسیم ، شبی خواستم قلم نی خود را بتراشم ناگهان تیغه چاقو شکست و کارم معطل ماند و چون سایر امور زندگی هم لنگ بود شکستن قلم تراش بهانه ای شد دیوانگیم گل کرد و کاسه صبرم لبریز گردید از دریچه ای گوشه آسمان را نگاه می کردم با یک حالتی که مخصوص همان ساعت و دقیقه بود گفتم : خدایا این چه زندگانی است ، مردن بهتر از این وضع است .

در دریای فکر فرو رفتم و هر آن منتظر آمدن سحر بودم ، می خواستم سحر شود برخیزم و به حرم مشرف شوم و هر چه خواهم و توانم با حضرت بگویم تا اینکه سحر شد با عجله و شتاب بی اذن دخول وارد رواق شدم قبل از اینکه وارد درب حرم محترم شوم و دهان به سخن باز کنم شخصی به من رسید و این قلم تراش چهار سره را به من داد و در میان دستم گذاشت . به مجرد مشاهده چاقوی آن انقلاب خاطر و تغییر حال از من زائل شد گوئی کاسه آب سردی بود که بر آتش سینه من ریخته شد و مرا از خیال عرض حال منصرف کرد .

آقا سید رضا گوید : به جناب والد گفتم : اگر به همان حال عرض احوال کرده بودید انجام همه امور دنیا و عقبی را داده بودید . (۲۰)

داستان عریضه شیخ طالقانی به خدا

(آیت الله سید هادی حسینی خراسانی) در کتاب (معجزات و کرامات) نوشته است : خبر داد مرا سید سند آقا (سید عبد الله

کدخدای قزوینی)، گفت: خواندم در پشت کتاب مطبوع از مؤلفات عالم ربانی (شیخ طالقانی) صاحب تالیفات. همان شیخ مذکور در طهران مدرسه خان مروی سکنی داشت امر معیشت بروی سخت می گذشت کارش به جائی رسیده بود که پوست خریزه خشک می کرد و می کوبید و می خورد.

شبی فکر کرد که عریضه ای به شاه بنویسد و حال خود را بیان کند از طرفی فکر کرد که وسیله ای ندارد که عریضه را به شاه برساند دوباره به این فکر افتاد که عریضه به حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بنویسد ولی دید آن هم باید کسی را پیدا کند و به وسیله او به نجف اشرف: فرستد و زحمت دارد و طول می کشد بالاخره فکرش به اینجا رسید که عریضه را مستقیم به خود خدا بنویسد، پس عریضه ای نوشت و خواسته های خود را در آن بیان کرد، خانه عالی، زن خوب و زیبا و یک قطعه ملک که در آمد آن بقدر کافی باشد و همه لوازم زندگی دنیا را خواسته بود. در آخر نامه امضا و آدرس مدرسه خان مروی حجره چندمی را نوشت و در پاکت گذاشت و روی پاکت نوشت: (حق سبحانه و تعالی).

صبح زود نامه را به مسجد شاه برد ولای دیواری گذاشت و رفت. اتفاقاً همان روز (ناصرالدین) شاه بقصد شکار بیرون رفت در وسط بیابان گرد بادی سخت از سمت طهران رو به جانب شاه آمد و پاکتی را بر روی زانوی شاه انداخت شاه فهمید که در این

سری هست ، فوراً امر به نزول کرد ، چون قرار گرفتند شاه سر پاکت را باز کرد و دید عریضه ای است که به خدا نوشته اند ، شاه برخاست و دستور مراجعت داد و در بین راه به مأمورین دستور داد : به این نام و نشانی آن شیخ را پیدا کرده بنزد شاه بیاورند شاه به منزل امین الدوله وارد شد و دستور داد ارکان دولت همه حاضر شدند و کاغذ را به همه نشان داد .

از آن طرف مأمورین شیخ را پیدا کرده و با احترام به نزد شاه آوردند ، شاه از نام و نشان وی پرسید و جواب را مطابق آدرس پاکت شنید و چون شیخ را کاملاً شناخت که نویسنده عریضه است و خواسته های او را فهمید و از حقیقت حال او مطلع شد و رو به حاضرین کرده گفت : خواسته های شیخ را تهیه نمایید .

(امین الدوله) یک باغچه و سر طویله واسب داد و اعضاء دولت هر کدام چیزی دادند و یک قطعه ملک برای معاش او تهیه کردند و بالاخره دختری یکی از رجال دولتی که در نهایت حسن و جمال بود به وی تزویج کردند و چیزی نگذشت که صاحب زن و بچه و مال و خدم و حشم و جلال و جمال گردید . (۲۱)

برو و بدهی سید علی بهبهانی را بده

هزینه زندگی مرحوم آیت الله (حاج سید علی موسوی بهبهانی) در دوران تحصیل در نجف اشرف از نجف اشرف از طرف عمویش مرحوم حاج سید مهدی مصطفوی پدر مرحوم آیت الله (حاج سید فرج الله مصطفوی) بهبهانی تأمین می شد . هنگامی که مرحوم حاج سید مهدی

مصطفوی مشکلات مالی پیدا می کند حدود شش ماه نمی تواند این مقرری را به ایشان برساند آیت الله بهبهانی برای تاءمین مخارجش تمام کتابهایش را گرو می گذارد که حدود ده تومان هم مقروض می شوند ، طلبکار برای وصول طلبش به کترات مراجعه و مطالبه می کند ، از قرار معلوم یک شب مرحوم حاج باقر بوشهری مقیم کربلا که از تجار بهبهانی الاصل بود خوابی می بیند که به او در خواب گفته می شود که به مدرسه برو و بدهی سید علی را بده ایشان صبح روز بعد به آن مدرسه آمده و با مرحوم آیت الله بهبهانی تماس گرفته و پس از آگاهی از مشکلات ایشان تمام کتابها را از گرو خارج می کند و بدهی ایشان را پرداخت نموده و کمک مؤثری هم می کند و تا آخر عمر با آیت الله بهبهانی در نجف در ارتباط بودند . (۲۲)

سید مهدی در چه ای

(آیت الله حاج شیخ حیدر علی محقق) در مصاحبه با مجله حوزه فرمودند : قسمتی از متاجر را خدمت (آقا سید مهدی در چه ای) خواندم ، ایشان روزی در مقام موعظه به شاگردان فرمودند : تمام همت خود را بر تحصیل تواءم با تقوا قرار دهید . روزی را خداوند متعال می رساند ، زیرا خداوند متعال معاش اهل علم را متعهد شده است .

ایشان در مقام تاءیید کلامش ، خاطره ای فرمودند که مناسب است نقل شود فرمودند : نجف که بودم روزی برای صبحانه چیزی نداشتم خیلی هم گرسنه بودم ، نگران بودم که اگر با این وضع در درس شرکت کنم ممکن است مطالب استاد

را خوب فرا نگیرم ، در هر صورت از مدرسه آمدم بیرون و به سمت حوزه درس حرکت کردم ، مقابل یکی از بقالی ها که رسیدم صاحب مغازه مرا صدا زد ، صورتم را به طرف صدا بر گرداندم ، صاحب مغازه گفت : شما برادر (حاج سید محمد باقر درچه ای) هستید (سید محمد باقر از بزرگان حوزه بود و این دو برادر خیلی شبیه به یکدیگر بودند) گفتم بلی ، گفت : برادر شما خیلی بزرگوار بود ، شما تا وقتی که این جا هستید ، هر چه نیاز داشتید از مغازه من بخرید .

خاطره دیگری که باز به ایشان مربوط می شود اینکه آن مرحوم در این اواخر ، سگته کرده بودند و قسمتی از بدنشان بی حرکت و لمس شده بود . درشکه ای داشتند که روزهای چهارشنبه ایشان را به درچه می برد ، ایشان گفتند : روز چهارشنبه بود و می خواستم بروم به درچه ، درشکه خراب بود و پول هم نداشتم که درشکه را درست کنم ، از مسجد که بیرون آمدم ، قدری صلوات هدیه به (امامزاده سید محمد پسر امام علی نقی علیه السلام) فرستادم تا اینکه خداوند فرجی برساند . هنوز نزدیک مسجد بودم که شخصی آمد و گفت : آقا مبلغ هشتصد تومان و جوهات دارم آورده ام پیش شما ، من هم از آن جوهات ، درشکه را درست کردم و خدا را بر این که زود حاجتم را برآورد شکر کردم .

مقصود ایشان این بود که اگر اهل علم تحصیلشان همراه با تقوا باشد ، خداوند آنان را به خود وا

نمی گذارد .

ابوالحسن اصفهانی در خرابه

مرحوم (سید ابو الحسن) در اوائل تحصیل سخت در مضیقه مالی بود بحدی که پس از اتمام هر کتابی ناچار می شد آن را بفروشد و از پول آن ، کتاب بعدی را تهیه کند ولی این فقر مانع از ادامه تحصیل او نشد و هر روز به شکلی او را رنج می داد و تعجب اینجاست که با اینکه خود به سختی زندگی می کرد دیگران را بر خود ترجیح می داد .

یکی از اساتید عالیقدر قم نقل کرد که روزی لحاف خود را برای فروش به لحافدوز سپرده بود ، مردی که فوق العاده مستحق بود به او مراجعه کرده و وضع زندگی خود را تشریح کرد وی فرمود به نزد لحافدوز برو و پول لحاف را بگیر که محتاجتری !

در (وفیات العلما) آمده است که مرحوم (شیخ آقا بزرگ اشرفی) می فرمود : در خدمت آقا سید ابوالحسن اصفهانی بودم از کوچه ای عبور می کردیم خرابه ای بود ، سید رو به من کرده و فرمود : من با اهل بیتم مدت پانزده روز در این خرابه مسکن داشتیم چون صاحبخانه ما به من گفت : من راضی نیستم شما اینجا باشید ما ناچار آنجا را خالی و اینجا منزل کردیم تا اینکه خانه ای اجاره کردیم . (۲۳)

آیت الله نجفی و کار در کارخانه

(حجه الاسلام و المسلمین آقای امینی اراکی) نقل کرد از (آیت الله العظمی آقای نجفی مرعشی) رحمه الله علیه که ایشان فرمودند :

ایامی که در نجف اشرف مشغول تحصیل علم بودم بیشتر اوقات پول به من نمی رسید و من از شدت احتیاج و سختی معاش شبها می رفتم در کارخانه برنج کوبی

پدر مرحوم (شیخ نصر الله خلخالی) کار می کردم و مزد می گرفتم و روزها به خواندن درس و تحصیل ادامه می دادم و هیچوقت به هیچ کس اظهار حاجت نمی کردم جز خداوند تبارک و تعالی و توسل به خاندان عصمت و طهارت : .

سید شریف و پسر کله پز

در ایامی که (سید شریف) در اصفهان درس می خواند بسیار فقیر بود .

کله پزی پسر خود را نزد او برد که سید برایش درس بگوید و قرار گذاشت که هر روز یک عدد کله گوسفند به سید شریف بدهد پس سید برایش امثله و صرف میر و صغرا و کبرا و شرح کپیارا نوشت . (۲۴)

مرحوم فاضل تونی و عسرت زندگی در ایام طلبگی

مرحوم (فاضل تونی) فرمودند : سالی در (مشهد) مقدس مشغول تحصیل بودم ، در ماه مبارک رمضان آن سال فقط سه سحر توانستم با نان و ماست سحری بخورم و بقیه را در اثر تنگدستی با نان و پیاز گذراندم ولی صفای باطن ولذت معنوی و روحی را در همان سال یافتم . (۲۵)

مرحوم شهید ثالث و عسرت زندگی در ایام طلبگی

مرحوم (شهید ثالث) فرموده است : زمانی که در اصفهان به تحصیل علوم دینی اشتغال داشتم بسیار تهیدست بودم به گونه ای که بعضی از اوقات بی غذا بر من می گذشت و بعضی از اوقات به پوست خربزه ای که مردم دور می ریختند به جای غذا اکتفا می کردم . چند وقتی گذشت که تهیه غذا برایم مقدور نشد تا اینکه مقدار کمی پول برای انجام نماز وحشت به من دادند ، آن را به بازار بردم که چیزی ارزان قیمت خریداری نمایم که جلوی گرسنگی را بگیرد ، دیدم کسی می گوید : خربزه له و فرو رفته یک من به دو پول آن را مناسب تر دیده خریدم و به منزل بردم چون بریدم دیدم در میان آن جز تخم و آب چیزی نیست . به نزد فروشنده بردم که پولم را پس بگیرم آن مرد گفت : منکه گفتم خربزه له و فرو رفت و این خربزه مصداق همان سخن من است پس با دست خالی برگشتم . (۲۶)

مرحوم کاشف الغطاء

مرحوم (کاشف الغطاء) در آغاز تحصیل بسیار به سختی می گذراند تا امور تحصیلش را اداره کند و بالاخره چنین زحمتی را بر خود هموار ساخت تا به آن پایه از علم و دانش رسید که خود فرموده است (کنت جعيفرا فصرت جعفرًا ثم الشيخ جعفر ثم شيخ العراق ثم شيخ مشايخ المسلمين على الاطلاق) .

و کتاب معروف او کشف الغطاء است . که مرحوم شیخ انصاری می فرموده : کسی که قواعد اصولیه آن کتاب را متقن بسازد مجتهد مسلم است و خود او می فرموده است اگر تمام کتب فقهیه

را بشویند من همه آنها را از اول طهارت تا آخر دیات از حفظ می نویسم . (۲۷)

مرحوم شیخ محمدرضا تنکابنی

آقای (شیخ محمد تقی فلسفی) واعظ شهیر از پدرشان نقل می نمود : هرگاه پدرم به یاد نجف اشرف و یاد عمه اش می افتاد منقلب می شد و گاهی اشک از چشمانش جاری می شد ، این تاءثر بدان سبب بود که عمه اش باعث تحصیل و رفتن او به نجف شد ، در صورتی که عمه اش برای خرج تحصیل او در مزارع شالی طبق رسوم تنکابن کارگری می کرد و در آمدش را برای او می فرستاد و نجف را شهر علم و دانش و باعث ترقی خود می دانست . (۲۸)

کسب علم با کسب معاش

(شهید ثانی) اعلی الله مقامه فوق العاده زاهد و متقی بوده است ، شاگردانش در احوالش نوشته اند که در ایام تدریس ، شبها به هیزم کشی برای اعاشه خاندانش می رفت و صبح به تدریس می نشست . (۲۹)

(قاضی زید الدین عمر بن سهلان ساوجی) معروف به ابن سهلان در نیشابور می زیسته و از کسب دسترنج خود از راه استتساخ کتب زندگی می کرده است . (۳۰)

(زجاج) (ابو اسحاق ابراهیم بن محمد) برای امرار معاش خود در ایام تحصیل بلورتراشی می کرد و از این رو به (زجاج) معروف گشت .

گویند همه روزه روزی یک درهم به استاد خود میبرد از دستمزد خود حق التدریس می داد . (۳۱)

شیخ عبدالله زنجانی

مرحوم (شیخ عبدالله زنجانی ابن مولی احمد زنجانی) پدرش از خوانین و از رجال دولت و سیاست در ایران بود ، ولی از همه صرف نظر کرده متوجه تحصیل علم شد و در نزد (علامه مولی علی قار پوز آبادی) درس خواند تا حدی که از علمای مبرزین شد .

او پسر (شیخ عبدالله زنجانی) در ایام جوانی به عتبات رفته و ساکن کربلا شد ولی از تنگی معاش مجبور شد به کسب و کار مشغول شود ، اتفاقاً روزی به همراه بنائی در خانه ای که متعلق به شیخ عبدالحسین شیخ العراقین طهرانی بود کار می کرد تصادفاً شیخ او را دیده و از فراست از سیمای او ، او را شناخت و از کارگری و عملگی بازداشته و ادار به تحصیل علم کرد و خود لوازم و مخارج زندگی او را بعهده گرفت و به تربیت وی پرداخت و او نیز با کمال کوشش و

جدیت به تحصیل علم ادامه داد و با اراده و توفیق خداوند متعال در علم و فضل به جایی رسید که خود را شایسته شاگردی شیخ طهرانی یافت ، پس مدتی طولانی از درس او استفاده کرد و چندی که در کربلا بود ملازم او بود ، پس از او به درس شیخ زین العابدین مازندرانی رفت عاقبت به نجف رفت و در بحث (سید حسین کوه کمری) شرکت کرد و سفری به هند کرد و عاقبت به زنجان مراجعت کرده در آن شهر مشغول زعامت و تدریس و امامت و وعظ و ارشاد شد و قبل از سنه ۱۳۰۰ هـ مرجعیت را ترک گفته دوباره به کاظمین برگشته سپس در سامرا به درس میرزای بزرگ مجدد شیرازی شرکت کرد و در سنه ۱۳۲۷ هجری در کاظمین وفات یافت . (۳۲)

دوات خویش را برای تهیه غذا فروخت

(سید عبدالله شبر) از مشاهیر علمائی است که آوازه فراگیر سیطره اعجاب انگیز او در تمام زمینه های علوم اسلامی کران تا کران را در نوردیده است به گونه ای که علاوه بر فقه و اصول که رشته اصلی فعالیت علمی او است از نظر تبحر در تفسیر و حدیث و کلام و ... کاملاً شناخته شده است و در تمامی این زمینه ها آثار معروفی دارد که سر آمد تالیفاتی است که دیگر علمای اسلامی در آن زمینه نوشته اند .

او در نجف اشرف در سال ۱۱۸۲ هـ متولد شد و تحت نظر پدر بزرگوارش (علامه سید محمد رضا شبر) تربیت گردید و از همان کودکی به گونه ای پرورش یافت که همواره با تقوا و درستکاری و علم دوستی و فضیلت مآءنوس بود

مشهور است که پدرش او را در عنفوان جوانی به سوی خود خوانده و چنین خطابش کرد: اگر از مالی که به تو می دهم برای درس خواندن و درس دادن استفاده نکنی اگر چه یک روز باشد، آن مال را بر تو حلال نمی کنم.

این کلام در تمامی دوران حیات سید لحظه ای از او جدا نگردید و سید در تمامی دوران کوتاه عمر خویش، فرمایش پدر را فرا راه خویش قرار داده بود به گونه ای که در دوران تحصیلشان دیده بود که (دوات) خویش را برای تهیه غذا فروخت و هنگامی که داستان علت امر را خواستند چنین گفت: امروز کسالتی داشتم که در پی آن به ناچار از مطالعه مستمر و پی گیر درس ناتوان بودم، لذا دلیلی نیافتم تا در پی آن به خود اجازه دهم که از اموال خانه پدرم چیزی بخورم.

و این حادثه تنها از پرورشی عمیق و مذهبی دلالت می کند که مرحوم شبر از جهت اخلاق و معارف اسلامی و اشتیاق فراوان به تحصیل علم از آن برخوردار بود و در نتیجه این گونه تربیت و پرورش و رعایت تقوا و پاکی به چنین مقامی رسیده است که خود می گوید:

فراوانی تالیفات من از توجه امام همام (حضرت موسی بن جعفر) علیه السلام است آنگاه که به خدمت حضرتش در خواب شرفیاب شدم و آن حضرت قلمی را به دست من داده و فرمودند (بنویس) از آن زمان به نگارش تمامی این آثار ارزشمند و گرانقدر موفق شدم بنابراین هر چیزی که از آثار قلمی بنده بروز نموده است

از برکت این قلم است .

پس از وقوف بر این موهبت عظمی از جانب امام کاظم علیه السلام در می یابیم که دیگر تعجبی ندارد اگر سید شبر در مدت کوتاه عمرش که از ۵۴ سال تجاوز نمی کرد موفق به تالیف ۶۳ مجلد کتابهای گرانقدر شده است . (۳۳)

مرحوم شیخ محمد تقی بروجردی

مرحوم (حاج سید رضی) از مرحوم (آیت الله محمد تقی بروجردی) نقل کرده که فرموده است : وضع زندگی ما در نجف آنقدر بد بود که من عبا را بر سر می کشیدم و از توی کوچه ها کاهو جمع می کردم و می شستم و می خوردم .

سپس آقای سید رضی شیرازی فرمود : وضع خود ما هم بهتر از این نبود ، یادم هست یک وقتی پدرم کتاب صلاه یا طهارت (حاج آقا رضا همدانی) را به من داد تا بروم بازار به حراجیها فروختم به ۲۵۰ فلس که تا بدین وسیله هزینه زندگی تاءمین شود . (۳۴)

ابو زید مروزی و بیماری فقر

(ابو زید مروزی محمد بن احمد مروزی) از بزرگان علما و مشهور در زهد در اول امر به قدری فقیر بود که در زمستان قادر نبود جبه ای بر تن کند و میل نداشت کسی از باطن امرش خبردار شود ، وقتی می پرسیدند چرا جبه ای بر تن نمی پوشی ؟ می گفت : مرا مرضی است که نمی توانم لباس به تن کنم . منظورش مرض فقر بود . اتفاقاً در آخر عمر دنیا به او رو آورد ، در حالی که سنش زیاد و دندانهایش همه ریخته بود و قادر به جویدن غذا نبود ، خطاب به نعمتها می کرد و می گفت : لله لله لا بارک الله فیک اقبلت حین لانا و لا نشاب لله لله یعنی وقتی رو به من آورده ای که نه جوانی و نه دندانی مرا مانده است . (۳۵)

آیت الله اشرفی اصفهانی در زمان طلبگی

(آیت الله اشرفی اصفهانی) شهید محراب درباره کیفیت زندگی خویش را در دوران طلبگی می گوید : بنده تا درس خارج یک کتاب ملکی از خود نداشتم و غالباً از کتابهایی که برای تحصیل وقف شده بود استفاده می کردم ، فرش حجره مان حصیر بود زمانی که در اصفهان بودم شهریه متداول نبود ولی به کسانی که درس خارج می خواندند و عائله مند بودند ماهی هشت قران شهریه می دادند ... بنده فقط یکبار در هفته چائی می خوردم و شبهای جمعه هم از برنجهای خورده آشی یک نوبت برنج می پختم و فقط هفته ای یک مرتبه غذای گرم می خوردیم و بقیه اوقات غذای ساده حاضری مثل پنیر و حلوا بود ...

آیت الله

اشرفی اصفهانی در روز ۲۳ مهر ماه سال ۱۳۶۱ به دست منافقین کور دل به فیض شهادت نائل شد ، رحمه الله علیه . (۳۶)

شریعت اصفهانی و شیخ خضر

مرحوم آیت (الله شریعت اصفهانی) که از علمای بزرگ حوزه علمیه نجف بود . نقل کرد که کتابی مورد احتیاج نیازم بود و من قدرت خرید آن را نداشتم ، تصمیم گرفتم که آن کتاب را از استاد (شیخ محمد حسین کاظمینی) به طور امانت و عاریه بگیرم به طرف خانه استاد حرکت کردم در بین راه به مقبره مرحوم شیخ خضر وارد شدم و سوره یاسین را برای شادی روح آن مرحوم خواندم و آنگاه به سوی خانه استاد روانه شدم . در خانه را زدم و کمی معطل شدم کسی در را باز نکرد پس از کمی معطلی دوباره در زدم ، در این حال استاد در خانه را باز کرد ، دیدم همان کتاب مطلوب مرا در دست دارد . خیلی تعجب کردم و گفتم : از کجا دانستی که من برای چنین حاجتی آمده ام ؟ فرمود : خوابیده بودم در عالم رؤ یا شیخ خضر را دیدم که به من گفت : الان شریعت اصفهانی می آید و فلان کتاب را می خواهد ، برخیز و زود مهیا کن . از خواب بیدار شدم و به کتابخانه رفتم تا کتاب را برای شما فراهم کنم ، بار اول که در زدی در جستجوی کتاب بودم .

آن وقت شریعت اصفهانی کیفیت آمدن خود را به خانه استاد نقل کرد . (۳۷)

سختی های علماء و فروش قابلمه

مرحوم (آیت الله شهید سید عبدالحسین دستغیب) اعلی الله مقامه فرموده است : یکی از اهل علم نجف برای من نقل کرد : روزی در بازار حراجی می کردند یکی از فضیلائی محترم از مدرسین صاحب عنوان نجف را دیدم

آمده و قابلمه ای که زیربغلش بود بیرون آورد و در معرض حراج گذاشت ، من از یک گوشه ای تماشا می کردم دیدم این جناب مدرس فاضل محترم قابلمه را داد به آن حراجی و گفت : حراج کن آن هم حراج کرد و فروخت به قیمت نیم رویه با کمال بشاشت مثل حالات همیشگی بدون هیچ تغییر حالی با من صحبت کرد ، گفتم : کار رسیده به جایی که شما قابلمه خانه تان را آورده اید بفروشید ، خندید و فرمود : هیچ پیشامد سختی نداشتیم قابلمه را دادم پولش را می دهم نان می خرم طوری نشده است دو سال استفاده پخت از آن کردیم امروز هم استفاده نان بعد هم هر چه خدا داد . (۳۸)

انصاری و علی کنی و تهرانی

مرحوم شیخ (علی کنی) می گوید : (من بیست سال تمام با شیخ مرتضی انصاری معاصر و معاشر بودم و از وضع زندگی او کاملاً مطلع بودم . شیخ از مال دنیا چیزی نداشت جز یک عمامه که در منزل زیراندازش بود و در بیرون از منزل بر سر می گذاشت .)

و نیز عده ای از ثقات نقل کرده اند که : شیخ علی کنی و شیخ ملا علی خلیلی و شیخ عبدالحسین تهرانی (صاحب طبقات و الذریعه ...) در نجف یک جا با هم درس می خواندند و هر سه نفر در شدت فقر و تهی دستی بودند و با کمال عسرت و سختی تحصیل علم می کردند .

یک روز هوس کردند که یک وعده غذای پخته تهیه کنند . مقداری برنج تهیه کرده و پختند ولی نتوانستند روغن فراهم کنند . ناچار

از چربی روغن چراغ استفاده کردند و چون بد طعم شد بعضی اصلاً نتوانستند بخورند و بعضی از شدت گرسنگی خوردند و به این سختی ها چندین سال صبر کردند و درس خواندند که در آخر هر کدام به مقامی عالی و به کمال غنی و بی نیازی نایل شدند و هر کدام در محلی مرجعی شدند همچنان که معروف است مرحوم کنی و مرحوم حاج شیخ عبدالحسین تهرانی به تهران مراجعت کرده و در میان مردم معزز و محترم بودند . (۳۹)

مرحوم مامقانی به لباس های کهنه طلبگی

آقای (علی دوانی) نقل کرد : (در ایامی که در نجف اشرف بودم شنیدم از اساتیدم که مرحوم شیخ (محمد حسن مامقانی) را دیده بودند و صحبت او را درک کرده بودند ، می فرمودند : مرحوم (مامقانی) قبل از رسیدن به مقام فقاہت و مرجعیت بسیار فقیر و تهی دست بودند .

زمانی که به ریاست عامه و مرجعیت تامه رسیده بودند لباسهای کهنه و مندرس و وصله داری که از ایام فقر و طلبگی داشت در میان بقچه ای نگه داشته بعضی از شبها آن بقچه را می آورد و در مقابل چشمان خود می گشود و نگاه می کرد و آن خاطره های تلخ زندگی گذشته را به یاد می آورد و به این وسیله خود را متنبه می کرد که مبدا مقام ریاست او را از حال خود غافل کند و به هلاکت بیندازد و یا از حال طلاب پریشان بی خبر باشد) پ (۴۰) .

پی نوشتها

۱- فوائد الرضویہ ص ۶۷۰.

۲-روضات الجنّات . ج ۲، ص ۳۵۱.

۳-مرگی در نور، ۵۳.

۴-اعیان الشیعه . ج ۱۰، ۳۵۷.

۵-تعلیم و تعلم صفحه ۷۶

۶-لالی الاخبار. ج ۱، ص ۱۱۶.

۷-قصص العلماء. ص ۴۴۵.

۸-منتخب التواریخ ۶۱۸

۹-واحد پول آن زمان

۱۰-فوائد الرضویہ ۵۴۴

۱۱- مرگی در نور زندگانی آخوند خراسانی ص ۶۰.

۱۲- مدرس شهید ۲۶۰

۱۳- قصص العلماء.

۱۴- نقل از فوائد الرضویّه ص ۳۵۸.

۱۵- طرفه ها، ص ۲۵۳.

۱۶- داستانهایی از زندگانی امیر کبیر، محمود حکیمی، ص ۵۸۵.

۱۷- سیاحت شرق، آقا نجف قوچانی. ص ۷۵.

۱۸- جواهر العددیه، میرزا حسن آل طه، ج سوم، ص ۲۴۱.

۱۹- خدمات متقابل اسلام و ایران، آیه الله شهید مطهری، ص ۶۱۵.

۲۰- معجزات و کرامات ص ۱۶ ۱۵.

۲۱- معجزات و کرامات ص

- ۲۲- مجله نور علم دوره چهارم شماره ۳۹ ص ۴۹.
- ۲۳- مجله نور علم ، دوره سوم ، شماره مسلسل ۴، ص ۱۰۸.
- ۲۴- قصص العلماء ص ۳۷۰.
- ۲۵- مجله حوزه ۲۱، به نقل از داستانهائی از زندگی علما ص ۱۳.
- ۲۶- داستانهائی از زندگی علما ۲۲ .
- ۲۷- تاریخ علمای خراسان ص ۲۱۸.
- ۲۸- بزرگان رامسر ۱۷۰
- ۲۹- خدمات متقابل اسلام و ایران شهید مطهری ص ۴۹۲.
- ۳۰- همان ، ص ۵۶۳.
- ۳۱- همان ، ص ۵۱۲.
- ۳۲- اعلام الشیعه قسم سوم جزء اول ص ۱۱۹۱.
- ۳۳- اخلاق اسلامی ترجمه الاخلاق سید شبر به قلم مهدی حائری ص مقدمه با تلخیص .
- ۳۴- حوزه ۵۱ ۵۱.
- ۳۵- دائره المعارف فرید وجدی جلد ۸ ص ۷۷۲.
- ۳۶- روزنامه جمهوری اسلامی شماره ۴۴۵۱/۱۸ مهر ۱۳۷۳.
- ۳۷- کشکول ممتاز به نقل داستانهائی از زندگانی علما ص ۶۷.
- ۳۸- کتاب ایمان ص ۳۴.
- ۳۹- معارف الرجال ، حرز الدین ، ج ، ص ۱۱۲.
- ۴۰- برنامه رادیو، صبح جمعه ، ۳ تیر ۶۷.

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریان‌های اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می‌نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

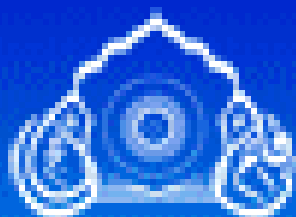
ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات قرآنی

اصفهان

خانه کتاب

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

